

• دریافت ۹۱/۱۲/۲۱

• تأیید ۹۳/۰۳/۱۳

حمله غزها به خراسان و بازتاب آن در قصاید فارسی

زهره نورائی نیا*

حسن اکبری بیرق**

چکیده

در تاریخ ادبیات ایران پس از اسلام، شاعران هر عصر چنان متأثر از محیط خود بوده‌اند که در آثارشان اطلاعات مفیدی درباره تاریخ سیاسی، اجتماعی و تمدنی عصر خود برجای گذاشته‌اند و در قالب‌های گوناگون شعری از وضع زمانه خود سخن گفته‌اند؛ به گونه‌ای که حتی مورخان می‌توانند با استفاده از این اشعار، به درک درست و کاملی از تاریخ جامعه و فرهنگ آن زمان دست پیدا کنند. یکی از حوادث و وقایع تاریخی ایران در قرن ششم هجری که در شعر فارسی بازتاب بسیاری داشته، حمله غزان به خراسان است. گروهی از شاعران قصیده‌سرای قرن ششم، تصاویر روشنی از این رویداد در اشعار خود قلم زده‌اند. در این مقاله، نویسندگان با بررسی این رویداد تلخ تاریخی در ایران و پیامدهای سیاسی- اجتماعی و نیز ادبی آن نشان خواهند داد که یک متن ادبی - و در شکل خرد آن قصیده فارسی - چگونه می‌تواند منعکس‌کننده یک واقعه تاریخی باشد. برای این منظور پس از ذکر توصیفاتی درباره طایفه غزان و تعامل حکومت سلجوقی با آنان و گزارش تاریخی از حمله آنها به خراسان، به بررسی بازتاب این واقعه در قصاید سه شاعر مهم این دوره: انوری ابیوردی، رشیدالدین وطواط و خاقانی شروانی می‌پردازند.

کلید واژه‌ها:

حمله غزها به خراسان، حکومت سلجوقی، قصاید فارسی، انوری، خاقانی، رشیدوطواط.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران

H.akbaribairagh@gmail.com

** دانشیار، دانشگاه سمنان

مقدمه

ادبیات فارسی آیینۀ تمام‌نمای فرهنگ ملی ایران و یکی از مؤثرترین عوامل تحکیم و تقویت هویت ملی ما ایرانیان است. این گنجینه گرانبهای هنری، زبانی، همواره در تعامل با دیگر شئون فکری و فرهنگی جامعه بوده و در دنیای جدید نیز توسط رشته های علمی و شاخه های مختلف دانش مورد بهره برداری و استفاده مؤثر، واقع شده است و در بسیاری موارد گره از کار فروبسته علوم دیگر بویژه مطالعات فرهنگی و مردم شناسی و علوم اجتماعی گشوده است.

تاریخ از آن دسته معارف بشری است که تعامل مداومی با ادبیات و بویژه شعر فارسی داشته است و دارد. هرچند شعر و ادب از جنس هنر و تخیل و عاطفه و مجاز است و بظاهر نسبت چندانی با عالم واقع ندارد. اما در عمل یکی از مهم ترین سرچشمه های آگاهی مورخان، از وقایع گذشته و تحلیل و تعلیل آنها، اشعار شاعران می تواند باشد.

در تمام انواع شعر می توان مواد و مطالبی یافت که به تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران مربوط می شوند. شاعران در قالب های گوناگون شعری، از وضع زمانۀ خود سخن گفته اند و مورخان می توانند با استفاده از این اشعار، به درک درست و کاملی از تاریخ جامعه و فرهنگ خود دست پیدا کنند. بی شک، شعر در انواع گوناگون می تواند از دیگر آثار ادبی اثرگذارتر و ماندگارتر باشد.

در تاریخ ادبیات ایران پس از اسلام، شاعران هر عصر چنان متأثر از محیط بوده اند که در آثار خود، آگاهی های مفیدی درباره تاریخ سیاسی، اجتماعی و تمدنی عصر خود برجای گذاشته اند. فتح نامه های منظوم و منثور، همچون شاهنامه ها و شهنشاهنامه های متعددی که در ادوار مختلف تاریخی توسط شاعران و ادیبان هر عصر نوشته شده است، حاوی آگاهی ها و مواد تاریخی قابل استفاده ای برای محققان و مورخان است.

عنصری و عسجدی و فرخی از عصر غزنوی، ناصر خسرو و امیر معزی از عصر سلجوقی، رشید و طوط از عصر خوارزمشاهی، سلمان ساوجی از عصر آل جلایر، سعدی از عصر اتابکان فارس و حافظ از عصر آل مظفر در اشعار خود آگاهی های فراوان به دست داده اند. دیوان ابن یمین فریومدی برای عصر سربداران سبزواری، دیوان جامی برای عصر تیموریان هرات، دیوان و منشآت قائم مقام فراهانی برای عصر قاجار و دیوان بهار برای عصر پهلوی فوائد تاریخی بسیار دارد.

یکی از حوادث و وقایع تاریخی ایران در قرن ششم هجری که در شعر فارسی بازتاب

بسیاری داشته، حمله غزان به خراسان است. طایفه ترکمان غز که ابتدا در نواحی بین دریاچه آرال (بحیره خوارزم) و دریای مازندران ساکن بودند و پس از استیلای قراختائیان بر آن نقاط به حدود بلخ کوچ کردند در سال ۵۴۷ هجری بر بلخ دست یافتند.

سلطان سنجر برای جنگ با ایشان لشکر کشید اما دو بار، یکبار در محرم ۵۴۸ هجری و بار دیگر در جمادی الاولی از همین سال، از آن طایفه شکست خورد و در ششم جمادی الاولی به چنگ غز اسیر شد و ترکمانان غز به شهرهای پر ثروت و آباد خراسان ریختند و خرابی و قتل و غارت و خونخواری و ظلمی نبود که از ایشان سر نزنند؛ بویژه مرو و بلخ و طوس و نیشابور و سرخس در این فتنه صدمه زیادی دید و بسیاری از علما و اهل زهد و تقوی به دست غزان کشته شدند.

این واقعه تاریخی در قصاید فارسی این عصر بازتاب وسیعی داشته است و گروهی از شاعران همچون انوری، رشید و طواط و خاقانی تصاویر روشنی از این رویداد در اشعار خود قلم زده‌اند. در این گفتار برآنیم که این رویداد تلخ تاریخی در ایران و پیامدهای سیاسی-اجتماعی و نیز ادبی آن را بررسی کنیم و دریابیم یک متن ادبی - در شکل خرد آن قصیده فارسی - چگونه می‌تواند منعکس‌کننده یک واقعه تاریخی باشد. برای این منظور پس از ذکر توصیفات درباره طایفه غزان و تعامل حکومت سلجوقی با آنان و گزارش تاریخی از حمله آنها به خراسان، به بررسی بازتاب این واقعه در قصاید سه شاعر مهم این دوره: انوری ابیوردی، رشیدالدین و طواط و خاقانی شروانی خواهیم پرداخت.

غزا و حمله آنها به خراسان

غزا گروهی از طوایف زردپوست آسیای میانه بودند که از نیمه اول قرن پنجم شروع به مهاجرت و یورش به درون مرزهای ایران کردند. کلمه «ترک» عنوانی است که در معرفی این مهاجمان به کار می‌رود. این کلمه بعد از اسلام معادل اقوامی شد که «تا اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی از حدود ماوراءالنهر و خراسان بر ایران می‌تاخته و همگی از اقوام زردپوست اورال و آلتایی بوده‌اند» (صفا، ۱۳۸۶: ۷۷). پس از آن بر همه زردپوستانی که در نواحی ماوراءالنهر پدیدار شدند اطلاق گردید (همان: ۷۵).

کلمه «غز» صورت عربی و فارسی از ریشه «اوغوز» است (صفا، ۱۳۸۶: ۸۲). این قبیله به نه قبیله فرعی تقسیم شده بود. جغرافی‌دانان قرن چهارم هجری نام غز را تنها به قوم ساکن

مغرب (ترکستان) داده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل واژه).

هامیلتن (J. Hamilton) در مقاله‌ای با عنوان «توقوزا و غوز، واون اویغور» در روزنامه آسیایی می‌نویسد: «این اصطلاح در اوایل قرن هفتم میلادی در میان قبایل ترک شرقی که تی‌ئه‌لو (tielo) خوانده می‌شدند معروف بوده و به معنی نه طایفه همپیمان یا توقوز اوغوز به کار می‌رفته است. این طوایف نه گانه ترک سپس علیه ترکان غربی قیام کردند و امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که در تواریخ، نام قدیم ایشان «اویغور» آمده است و قرن دهم میلادی دوران عظمت ایشان است. پس از آن طوایفی از این جماعت به طرف مغرب گسترش یافتند و پیوند خود را با نظام هم‌پیمان نه‌گانه مزبور قطع کردند و به سرزمین‌های تازه‌ای روی آوردند و با قبایل ترک دیگری ارتباط و خویشاوندی پیدا نمودند. اینان همان قبایلی هستند که بدون توجه به اتحادیه نه‌گانه قدیم ایشان، نام آنان در کتب عربی و تواریخ اسلامی غز و در منابع رومی اوزوئی (uzoi) آمده است» (Hamilton, 1962, p 23-46).

خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز در «جامع‌التواریخ غزانی» در ذکر انساب ترک و مغول از دو اصطلاح ترکی «اون ایغور» و «توقوز اویغور» یاد کرده است (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۴۱، ۱۰۶). نویسنده «حدود العالم» نیز غزان را در آغاز قرن چهارم هجری «مردمانی شوخ‌روی و ستیزه‌کار و بدرگ و حسود» معرفی می‌کند که «به هر وقتی به غزو آیند به نواحی اسلام ... و برکوبند و غارت کنند و زود بازگردند و هر قبیله را از ایشان مهتری بود از ناسازندگی باهم» (حدود العالم، ۱۳۶۲ : ۸۷-۸۶).

چنانکه از منابع جغرافیایی قرن چهارم برمی‌آید، ترکان غز، سرزمین‌هایی را که از جنوب به دریای آرال و بستر سفلاهی سیر دریا (رود سیحون)، و از مغرب به رود اورال یا ولگای سفلا و دریای خزر، و از شمال شرقی به بستر علیای رود ایرتیش (irtish) محدود می‌شد در تصرف داشتند. ابن حوقل می‌نویسد: «در طرف راست دریای آبسکون در نزدیک دهستان، جایی است که آنجا را «سیاه‌کوه» خوانند. در آنجا طایفه‌ای از ترکان غز جای دارند و ایشان به تازگی در این مکان آمده‌اند. زیرا آنان با هم اختلاف کرده و گروهی از ایشان جدا شده در اینجا مسکن گزیدند. در این مکان چراگاه‌های وسیع و چشمه‌سارهای فراوان وجود دارد (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ج ۱ : ۳۸۹) و اصطخری نیز شمال دریای خزر را «مفازة الغز» یعنی «بیابان غزان» خوانده است و می‌نویسد که جرجان تجارتگاه غزان باشد و ایشان در آن شهر کالاهای خود را عرضه کنند (اصطخری : ۲۱۸ و ۲۹۹). در کتاب «جهان‌نامه» تألیف سال ۶۰۵ هجری نیز چنین آمده است:

«مسکن غزان در اصل پاراب (تاراب) و بحیره جند بوده است بر هردو جانب از جیحون چاچ. پس قومی از ایشان که معلوم نیست به حدود ختلان افتاده‌اند از حدود بلخ و آنجا ساکن شدند تا عهد سلطان شهید سنجر بن ملکشاه. پس در شهر سنه سبع و اربعین و خمس مائة خروج کردند و به سوی خراسان بیرون آمدند و بعد از آن به حدود کرمان افتادند» (بکران، ۱۳۴۲: ۴۹ و ۷۲)

سلجوقیان و تعامل آنها با غزا

سلجوقیان یکی از طوایف غز بودند که همراه با گروه‌هایی از آنان در سال ۶۸۹ میلادی وارد ماوراءالنهر شدند و تا سال ۷۱۲ بر غرب آسیای مرکزی تسلط یافتند و به سمرقند نفوذ کردند. تا سدهٔ دهم [چهارم هجری] به صورت مهمترین طوایف غز مقیم در سیحون سفلا درآمدند (رایس، ۱۳۸۹: ۲۸). در قرن پنجم به تدریج وارد شهرهای ایران و بویژه خراسان شدند و به زودی دو دولت بزرگ غزنوی و قراخانی را به زانو درآوردند و تمام حکومت‌های کوچک و بزرگ داخلی را نابود و یا تابع خود قرار دادند. ترکمانان سلجوقی، بعد از قبول اسلام و سکونت در ماوراءالنهر به زودی در جنگ‌های آن نواحی شرکت جستند (صفا، ۱۳۸۶: ۸۷).

استفاده از غزا یا ترکمن‌ها به عنوان نیروی نظامی به صورت رسمی در آمده بود که سابقهٔ آن به دورهٔ سامانیان می‌رسید. یکی از دلایل حضور آنان دعوت امرای محلی از آنها در برابر مخالفان بود (بوسورث، ۱۳۸۹: ۱۶۸) و همین امر خود سبب افزایش جریان ورود ترکان به ماوراءالنهر و خراسان می‌گردید (بویل، ۱۳۸۹: ۱۸).

سلجوقیان برآمده از غزا بودند و با اتکا به خاستگاه قبیله‌ای‌شان و همراهی طوایف غز بر ممالک ایران یورش آوردند. آنها از نیروهای غز برای بهره‌گیری در جنگها استفاده می‌کردند؛ هر چند غزا نیروهایی بی‌ضابطه و قانون‌گریز بودند که بنا به منافع خود در جنگها شرکت و یا کناره‌گیری می‌کردند (نک: ابن اثیر، ۱۳۵۳، ج ۲۰: ۲۴۴).

اختلاف میان سلجوقیان با غزان از همان آغاز روی کار آمدن سلجوقیان در خراسان به وجود آمد. از سویی سنت‌های دیرینهٔ قبیله‌گی، آنان را در کنار هم قرار می‌داد و از سوی دیگر رشد و اعتلای سلجوقیان در مجاورت ایرانیان موجب دورشدن آنان از این سنتها می‌شد. آنها نه قادر بودند طوایف غز و ترکمنی را که هم‌قبیلگان آنها بودند، رها کنند و نه موفق شدند آنها را به فرمانبرانی متحد برای سلسلهٔ سلجوقی در آورند. «مشکل هماهنگ ساختن ترکان کم‌فرهنگ و چادرنشین با دولت و مملکت مستقر و متمکن سلجوقی هرگز کاملاً حل نشد و هنگامی که سلطنت

سنجر در نتیجه شورش ترکان غز که منافع آنها مورد غفلت دستگاه مرکزی حکومت قرار گرفته بود، پایان شومی یافت خراسان از دست سلجوقیان بیرون رفت» (بوسورث، ۱۳۸۹: ۱۸۲).

گزارش تاریخی حمله غزها به خراسان

براساس منابع تاریخی متعددی که از دوره سلجوقی برجای مانده، حمله غزها به خراسان در سال ۵۴۸ هجری و در پی جنگی میان سلطان سنجر سلجوقی با طوایف غز یا ترکمان صورت گرفت و در نهایت به شکست سلطان انجامید (نک: ابن اثیر، ۱۳۵۳، ج ۲۰، در وقایع سال ۵۴۸؛ راوندی، ۱۳۸۶: ۱۷۹؛ بنداری، ۱۳۵۶: ۳۳۷؛ صدرالدین حسینی، ۱۳۸۰: ۱۵۴).

در پی این جنگ سپاه سنجر تار و مار شد و خود او نیز به اسارت غزان درآمد. پس از آن غزها به شهرهای خراسان حمله کردند و آنها را مورد تاخت و تاز و غارتگری‌های خود قرار دادند. شرح ویرانگری‌ها و کشتار مردمان خراسان توسط غزها صفحات متعددی از منابع تاریخی را به خود اختصاص داده است. در این حملات، شهرهای مختلف خراسان به دفعات مورد هجوم غارتگران قرار گرفت. غزان در اکثر شهرها گروه عظیمی از مردم را کشتند. در نیشابور «شهر را به نحوی ظالمانه غارت کردند و آن را چنان کوبیدند که با زمین هموار برابر گردید... اهالی... را از کوچک و بزرگ به قتل رساندند و شهر را آتش زدند... به قدری در کشتار خود زیاده‌روی کردند که گمان بردند احدی را زنده نگذاشتند» (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۴۹). در سایر شهرها نیز چون طوس، جوین، اسفراین و... دست به کشتار و غارت مردم زدند (نک: همان: ۲۵۱-۲۴۷). بسیاری از علما و دانشمندان این شهرها به دست غزان کشته شدند؛ از جمله این افراد شیخ محمد بن یحیی فقیه شافعی بود که در نیشابور کشته شد (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۴۳؛ راوندی، ۱۳۸۶: ۱۸۱).

در این حملات دارایی مردم به غارت رفت؛ خانه‌ها، مدارس، مساجد و کتابخانه‌ها ویران شدند و یا در آتش سوختند و اثری از آبادانی و عمران در شهرها نماند. غزان بعضی از شهرها را چندین مرتبه غارت کردند (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۴۷). برای آنها خانه و مدرسه و مسجد فرقی نداشت، همانطور که مردم عادی را هم از علما و خواص فرق نمی‌نهادند.

حمله غزها پس از این به شهرهای خراسان ادامه داشت و در دوره‌ای طولانی و فرساینده لطمات جبران‌ناپذیری به این مناطق و مردم آن وارد ساخت. این حمله را یکی از فجایع بزرگ در تاریخ ایران قلمداد می‌کنند. بعضی شهرها سال‌های طولانی در معرض این یورش‌ها قرار

داشتند؛ مانند «غزنه» که حدود پانزده سال در معرض تهاجم غزان بود (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۲۱). آنها شهرهای آبادان و با فرهنگی چون نیشابور را آنچنان ویران ساختند که «بعد از دو سه سال نیشابوری بدان مجموعی و آراستگی چنان شد که هیچ کس محلّت خود باز نشناخت...» (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۸۳). تصویر آنها در همه جا تصویر راهزنانی است که جز غارت و قتل کاری نمی کردند. همچون بلایی بر مردمان نازل می شدند و شهرها از پس آنها ویرانه‌هایی سوخته، بیش نبودند.

هجوم غزان به جز قتل مردم و ویرانی شهرها، موجب نابودی بسیاری از مراکز فرهنگی چون مدارس، کتابخانه‌ها و مساجد شد. بسیاری از بزرگان دینی و علمی خراسان به دست غزان کشته شدند. به طور کلی نابسامانی اوضاع اقتصادی، تشّت اوضاع سیاسی به جهت اختلاف بر سر حکمرانی بر مناطق مختلف ایران، اختلافات و تعصبات مذهبی، آشوبگری‌های گروه‌هایی چون اسماعیلیان که به نوبه خود از دلایل ناامنی و کشتار در شهرها به حساب می آمدند، از پیامدهای تهاجمات فرساینده و طولانی غزا به خراسان بود که از سال ۵۴۸ آغاز شد و تا مدتها ادامه داشت.

سیمای ترکان غز یا قوم غالب در متن جامعه و انعکاس آن در شعر فارسی

یکی از پیامدهای حضور ترکان غز در سرزمین ایران، بویژه در این دوره، که در شعر و ادب فارسی نیز بازتاب یافته بود، تضعیف احساسات و اندیشه‌های ملی و بی‌توجهی روزافزون به پیشینه تاریخی و اساطیری کهن و حماسه ملی ایران بود و «با وجودی که در این دوران هنوز با تأثیر از فردوسی بعضی از شاعران به سرودن حماسه ملی می پرداختند، توجه به ساختن حماسه‌های تاریخی مذهبی رواج یافت» (صفا، ۱۳۸۶: ۳۶۳). در عین حال، آن بخش از اساطیر و داستان‌های ملی هم که در شعر این دوران مورد توجه قرار گرفته، به عنوان ابزاری در جهت بزرگداشت ممدوحان بوده است و اشاره به این عناصر در شعر، با بسامد اندک، تحریف آمیز و گزینشی می شود و همین اندازه از کاربرد آنها نیز ملاکی برای ارج بخشیدن به ممدوح می گردد که گاه با قربانی کردن افتخارات قوم ایرانی در پای ممدوحان همراه می شود.

بی‌توجهی به مقررات و موازین اجتماعی قدیم ایران نیز یکی دیگر از عوامل مؤثر در بی‌ثباتی و آشفتگی این دوره است که نظام‌الملک، وزیر مقتدر سلاجقه بزرگ نیز در «سیاست‌نامه» ناخشنودی خود را از این بی‌توجهی‌ها ابراز کرده است (نک، نظام‌الملک، ۱۳۴۸، صص ۲۴۷-۲۴۸).

(۲۴۴). این قبیل انتقادات، در میان شاعران نیز به چشم می خورد؛ چنانکه خاقانی می گوید:

دولت به اهل جهل دهند آری خوان مسیح خر مگسان دارند

علاوه بر آن، افول سطح اخلاق در جامعه نیز از نتایج غلبه ترکان بود. «امرا و سلاطین ترک نژادی که در این دوران بر ایران حکومت می راندند اغلب افرادی فاسد، بی رحم، سفاک و متعذی به جان و مال مردم بودند» (صفا، ۱۳۸۶: ۶۹).

حکایاتی درباره فساد اخلاقی این افراد در منابع تاریخی آمده است (نک: بنداری، ۱۳۵۶: ۲۵۱-۲۴۸). مجموع این عوامل موجب تشدید روح بدبینی و بی اعتمادی در جامعه گردید. یکی از مصداق های این روحیه اجتماعی، شکایت های فراوانی است که در دیوان بیشتر شاعران دیده می شود و نارضایتی آنان را نسبت به دورانی که در آن زندگی می کنند، نشان می دهد:

با خویشتن بساز و زکس مردمی مجوی کان کو فرشته بود کنون اهرمن وش است

(سنایی)

نیکان عهد را به بدی کردن عذری بنه که دسترس آن دارند

(خاقانی)

بازتاب پیامدهای گوناگون اوضاع سیاسی - اجتماعی این دوره در شعر شاعران، گذشته از مضمون، در موضوع شعر این دوران نیز منعکس شده است.

به طور کلی در میان موضوعات شعری این دوره، مقولاتی چون هجو، مدح، زهد و حکمت قابل تأمل اند. «هجو» که در دوره گذشته تاحدودی وجود داشت، در این دوره در طریق اغراق وارد شد (نک: صفا، ۱۳۸۶: ۳۵۴) تا جایی که بعضی از شاعران این دوره را با این موضوع شعری می شناسند؛ همچون سوزنی سمرقندی. در اشعار شاعران دیگر نیز مفاهیم هجو و هزل کم و بیش دیده می شود؛ کسانی مانند سنایی، انوری، خاقانی و

شاید یکی از عوامل تشدید و تقویت این موضوع شعری را بتوان اوضاع بهم ریخته جامعه و درگیری های میان طبقات مختلف مردم دانست که به دیوان شعرا نیز راه یافته بود.

یکی از آثار حضور ترکان و تسلط آنان بر جامعه ایرانی و بویژه پس از حمله غزان، سیمایی است که از آنان در افکار عمومی جامعه ترسیم شده است. به طور کلی پیدایش نگاه بدبینانه نسبت به عنصر ترک که پیش از این معانی دیگری نزد ایرانیان داشت و تغییر باورهای اجتماعی نسبت به آنان از نتایج تأثیر این رویداد است که در شعر فارسی نیز انعکاس یافته است (نک: صفا، ۱۳۸۶: ۱۳۳). این بازتاب در دو بخش زبانی و محتوایی شعر فارسی رخ نموده است. در

بخش زبانی این تأثیرپذیری یا در واژگان و ترکیبات و مترادفات آن است؛ مانند:

ملک عجم چو طعمه ترکان اعجمی است
 عاقل کجا بساط تمنّا برافگند
 تن گر چه سو و اکمک ازیشان طلب کند
 کی مهر شه به اتسز و بغرا برافگند
 (خاقانی)

و یا در ایجاد کنایاتی براساس این واژگان، که نشان‌دهنده دیدگاه جامعه درباره آنان است:
 می‌نبینند آن سفیهانی که ترکی کرده‌اند
 همچو چشم تنگ ترکان گور ایشان
 تنگ و تار

(سنایی)

در پی گسترش قلمرو شعر فارسی که از دوره غزنویان و با فتوحات آنان آغاز شده بود، در این دوره نیز با این موضوع مواجه هستیم. یکی از پیامدهای حملة غزان به خراسان، مهاجرت تعدادی از شاعران به خارج از خراسان بود که همین امر موجب ایجاد حوزه‌های ادبی جدیدی در آذربایجان و عراق گردید؛ شاعرانی چون اثیرالدین اخسیکتی، اشهری نیشابوری، ظهیرالدین فاریابی و اسدی طوسی (صفا، ۱۳۸۶: ۳۴۴).

بازتاب حملة غزان به خراسان در قصاید سه شاعر مهم این دوران

برای شناخت سیمای واقعه غزان و پیامدهای حملة آنها به خراسان در شعر شاعران این دوره، برآنیم تا این موضوع را در قصاید سه شاعر سخنور و هم‌روزگار - خاقانی شروانی، انوری ایبوردی و رشیدالدین وطواط نیشابوری بررسی کنیم. بنابراین به سراغ قصاید آنان می‌رویم و هر کدام را جداگانه می‌کاویم:

- گزارش حملة غزان در قصاید انوری

مهم‌ترین مضمون مدایح انوری چشمداشت و توقع از مردم در برآوردن نیازهای شاعر است که با تعبیر و الفاظ گوناگون طرح می‌شود که ستایش جود و سخای ممدوح و یا گله از امساک و بخل او را در پی دارد. استاد فروزانفر در «سخن و سخنوران» می‌نویسد: «مسلم است که انوری برای تحصیل جاه و معاش شاعری اختیار کرده و گرنه حقیقتاً از شاعری ننگ داشته و خود را بالاتر از حد شاعری رتبت می‌نهاده است (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۳۳۸).

اشعار او، اشعار شاعری است که به مناسبت بهره‌مندی از ممدوحان در میان آنها سرگردان

است و هر کس را به فراخور احوالاتش می‌ستاید. او از پی ممدوحان از شهری به شهری می‌رفته چنانکه «به دنبال مودود احمد عصمی به هرات، در پی ابوالحسن عمرانی به سرخس و در پی عمادالدین احمد پیروزشاه به ترمذ رفته است (نک: انوری، ۱۳۷۶، صص ۴۲ و ۵۸؛ مقدمه دیوان). ویژگی دیگر، وصف جنگاوری ممدوحان است که هرچند مجال زیادی در هر قصیده نمی‌یابد و به اشاراتی کوتاه و گذرا بسنده می‌شود، اما در هر روی از مکررات مضامین قصاید اوست. دیگر نسبت دادن غزو با کافران و مشرکان و فتنه نشانی به ممدوح است که می‌تواند نشانه‌ای از سیاست دینی سلجوقیان باشد که از ابتدای روی کار آمدنشان خود را نماینده خلافت در امر گسترش دین و نزاع با بدکیشان معرفی کرده و در پی تداوم سیاست‌های غزنویان در این رابطه بودند.

نکته دیگر، گوناگونی ممدوحان و امرای مختلفی است که شاعر به فراخور زمان به ستایش آنان می‌پردازد. در فهرست ممدوحان او به نام‌های مختلفی برمی‌خوریم که در رأس آنان سلطان سنجر سلجوقی و پس از او تعدادی وزیر، امرای سنجری و حتی نام بعضی رؤسای قبایل غز- که بعد از سنجر بر بلاد خراسان غلبه یافتند - وجود دارد. این تنوع و فراوانی ممدوحان انوری نشان‌دهنده عدم ثبات سیاسی آن روزگار است.

تعدد حکومت‌های محلی از سویی و منازعات میان این امرای سوی دیگر یکی از عوامل محدودکننده میدان سخنوری شاعران بوده است. وابستگی به دربار این امرای یکی از علل تعارضات میان شاعران با یکدیگر بوده که نمونه آن را در تعارض میان انوری و وطواط در پی نزاع میان سنجر سلجوقی و اتسز خوارزمشاه می‌بینیم.

ممدوح ویژه انوری سلطان سنجر سلجوقی است. معروف است که انوری ده سال در آرزوی پیوستن به درگاه سنجر بوده (انوری، ۱۳۷۶، قصیده ۶۰). انوری تا سال ۵۴۷ هجری ملازم سلطان سنجر بوده و بعد از این تاریخ ترک ملازمت کرده و به نیشابور و بلخ رفته است. در پی هجوم و غارت غزان به خراسان اهالی آن سامان از انوری درخواست کردند تا ضمن قصیده‌ای شرح احوال آنان را به گوش سلطان رکن‌الدین محمود قلج طغماج خان، والی سمرقند برساند و از او برای دفع غزان یاری بخواهد. قلج طغماج خان خواهرزاده سنجر بود که بعد از گرفتاری سنجر، امرای او در سال ۵۴۹ محمود خان را بر اریکه شاهی نشانند (نک: ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۲۵۲).

انوری در این قصیده با استفاده از سبک خاص خودش که همانا «نزدیک کردن بیان شعری به محاوره عمومی» است (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۳۳۳)، گزارشی مشروح از این واقعه به دست

می‌دهد. در این قصیده که با مطلع:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
 نامهٔ اهل خراسان به بر خاقان بر
 آغاز می‌شود خطاب به او می‌گوید: گویا احوال خراسان بر خاقان پوشیده مانده، کارها گره
 خورده و هنگام آن است که خاقان به سوی ایران که منظورش خراسان است، لشگر بکشد. از او
 می‌خواهد که از غزان انتقام بگیرد آنگاه می‌افزاید حال که ماوراءالنهر - که از آن با لفظ توران یاد
 می‌کند - از عدل او یکسره آبادان است چگونه به ویرانی ایران راضی می‌شود.

انوری سپس از خاقان می‌خواهد که به خراسان لشگر بکشد و آن را از ویرانی نجات دهد و
 سر و سامانش ببخشد. او را با نسبت‌هایی چون «کیومرث بقا، کسری عدل، منوچهر لقاء،
 فریدون فر» می‌ستاید و از او می‌خواهد تا از سر لطف قصهٔ (شکوه) اهل خراسان را بشنود. سپس
 از زبان خراسانیان شرح کاملی از حملهٔ غزان و ویرانگری‌های خونبارشان در شهرهای خراسان
 می‌آورد و می‌گوید: خبر داری که در ایران از هر آنچه پیشتر بود، اینک اثری نمانده و این غزان
 سراپا شوم حتی یک بنای سالم را در آنجا باقی نگذاشته‌اند. از غزان با الفاظ «خردان و لثیمان»
 یاد می‌کند که بر بزرگان و بخشندگان زمانه سروری یافته‌اند. احرار و آزادگان بر در دونان و
 فرومایگانند و ابرار اسیر دست رندان‌اند. از مرتبهٔ این متغلبان خونخواره و سابقهٔ غلامی و
 بندگی آنان یاد می‌کند و در ادامه به آزار و تعدی غزان نسبت به مردم و نوامیس آنها اشاره می‌
 کند و اینکه مسجد جامع هر شهر را پس از ویران کردن، اسطبل چارپایان خود قرار داده‌اند. می‌
 گوید در خراسان به نام غزان خطبه می‌خوانند. زیرا خطیب و منبری برجای نیست.

شاعر آنگاه به غارت‌های مکرر شهرها توسط غزان اشاره می‌کند. نکته‌ای که در منابع
 تاریخی به تأکید آمده است و ادامه می‌دهد که غزان با مسلمانان آن‌گونه رفتار می‌کنند که
 مسلمان یک کافر نمی‌کند.

در اینجا شاعر دوباره از خاقان می‌خواهد که به فریاد مردم خراسان برسد و این دیار را از
 ستم غزان آزاد کند و او را سوگند می‌دهد که از غزان انتقام ایرانیان را بگیرد؛ چه بیم آن است
 که این سرزمین وقف این گروه شوم شود و از او در ابیات متعددی می‌خواهد که به این قومی
 که شب و روز کارشان نوحه‌گری است و بعد از آن همه رفاه به فقر و فلاکت گرفتار آمده‌اند و در
 این مصیبت انگشت‌نمای خلیق شدند، رحم کند. او را «اسکندر» خطاب می‌کند و از او می‌
 خواهد تا بهره‌ای از عدل خود به ایران نیز برساند و می‌گوید این سرزمین اگرچه ویران شده،
 نباید آن را جدای از این جهان بشمارد و او را خورشید روشنی می‌نامد که باید بر ویرانه‌های

خراسان نیز بتابد و ابر پربارانی می‌خواند که باید بر شوره‌زار ایران نیز ببارد. انوری در این قصیده گزارشی طولانی و مفصل با بیانی روان عرضه می‌کند. در این گزارش که شاید بتوان گفت بهترین گزارش تاریخی از حمله غزان در شعر فارسی است، جزئیات واقعه به مهارت یک مورخ و وقایع‌نگار بیان می‌شود. وضع شهرها، قوم غالب، حال و روز مردم خراسان، شرح نامنی و اغتشاشات آن منطقه با حوصله و از سر صبر تشریح شده است. برای کسی که بخواهد ماجرای حمله غزان را بدون مراجعه به منابع تاریخی دریابد، قصیده انوری می‌تواند گزارشی رسا و کامل درباره این واقعه به مخاطب عرضه کند. گزارش او، گزارشی دست اول از این جریان است که براساس منابع دیداری و شنیداری شاعر فراهم آمده و از این حیث می‌توان گفت در این قصیده پیوند تاریخ و ادبیات بخوبی جلوه می‌کند. شاعر با استادی تمام و بی آن که در مضیق کلمات و شرایط شاعری قرار بگیرد با بیان سلیس و به روانی از عهده این کار برآمده است.

– عدم بازتاب واقعه حمله غز در قصاید رشیدالدین وطواط

اگر کسی بخواهد این رویداد تاریخی را در آیینة قصاید شاعران بخواند و ببیند، در دیوان رشید الدین وطواط نشانه‌ای از حمله غزان و وقایع خراسان نخواهد دید. وطواط شاعر مخصوص درگاه سلطان علاءالدین اتسز خوارزمشاه – سرسلسله خوارزمشاهیان – و صاحب دیوان رسائل او بوده که با افول ستاره اقبال سلجوقیان سربرآورد.

در دیوان وطواط اشاراتی به فتوحات اتسز خوارزمشاه در بلاد ماوراءالنهر و نیز تاخت‌وتازهای او به شهرهای خراسان دیده می‌شود. او در قصایدش که اکثر آنها در ستایش اتسز است با لحنی حماسی و در تکراری واضح به جنگاوری، چیرگی و خونریزی او اشاره می‌کند. اما از هرگونه اشاره‌ای به واقعه غزان خودداری می‌کند. باوجود اینکه در همان سال ۵۴۸ هجری بعد از حادثه غزان به اتفاق اتسز به شمال خراسان می‌آید تا به دعوت محمود بن محمد بقرآخان جانشین سنجر در رفع بلای غزان چاره‌ای بیندیشند و با وجود این که همین محمود بن محمد بقرآخان از ممدوحان وطواط است و او هشت قصیده در ستایش وی دارد، وطواط در سکوت از کنار این حادثه گذشته است و گویا صلاح ندیده که به آن بپردازد.

برای روشن شدن دلایل این بی‌توجهی و یا بی‌اهمیت جلوه‌یافتن واقعه حمله غزها در اشعار او، نگاهی گذرا به دیوان این شاعر می‌افکنیم.

وطواط در قصایدش دقیقاً به وظیفه یک شاعر مداح در برابر ممدوح خود عمل کرده است؛ یعنی هرآنچه خوشایند ممدوح است سرودن و آنچه مطلوب نیست دورافکندن. دلیل این امر می‌تواند برخورداری شاعر از ممدوح باشد. ممدوحی که از قضا دشمن و مخالف سنجر است؛ یعنی کسی که حمله غزان موجب اسقاط حکومت او گردیده و اتسز سابقه نزاع و درگیری با او را داشته و در فتح حصن «هزار اسب» توسط سنجر در برابر هم قرار گرفته‌اند. اکنون وطواط مداح و جیره‌خوار خوان اوست.

دلیل دیگر در بی‌توجهی وطواط به واقعه غزان می‌تواند نوعی محافظه‌کاری از سوی او باشد. او حتی در مدایحش از اتسز توسن شعر را آزاد نمی‌گذارد تا به هر وادی‌ای بتازد. باوجود اینکه در دیوان شاعر به واقعه حمله غز اشاره‌ای نشده، اما سیمای تاریخی اجتماعی ایران را در بعضی مدایح او می‌توان مشاهده کرد (نک: وطواط، ۱۳۳۹: ۴۸۱).

این توصیفات تفاوت چندانی با توصیف کشتارهای مغولان در تواریخ مغول ندارد. با این که بارها اتسز را فتنه‌نشان و نابودکننده کفار و مشرکان خوانده، هیچ اثری از او در نشانیدن فتنه غزان نمی‌بینیم (همان: ۱۳۹) و این ستایش‌ها در حالی است که اتسز تنها به شرط گرفتن مناطقی از سنجر حاضر به همکاری با امرای او در نجات سنجر و نبرد با غزان می‌شود. همین روحیه محافظه‌کار شاعر است که موجب می‌شود تا در پس ابیاتی از او، ذهن خواننده اشعارش متوجه بعضی وقایع و اشخاص شود (همان، صص ۱۳۸ و ۱۵۰) و بی‌اختیار سنجر سلجوقی را به خاطر آورد که در محنت غزان گرفتار آمده است.

– قصاید خاقانی و حمله غزان

اکنون باید دید بازتاب این واقعه در فضای شعر خاقانی چگونه است. خاقانی در قصیده‌ای با مطلع:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
(خاقانی، ۱۳۸۵)

به این واقعه اشاره می‌کند. او در این قصیده از خرابی خراسان سخن می‌گوید که از آن به «مصر مملکت» و «نیل مکرمت» تعبیر می‌کند. خراسان در نظر شاعر ولایتی معتبر و مهم در ایران است که همواره آبادانی آن و مرکز فضل و ادب و علم بودنش مورد توجه او به عنوان یکی از افاضل روزگار بوده و شاعر در قصاید متعددی آرزو و اشتیاق خود را برای رفتن به خراسان

بیان کرده است.

در بیت دوم که در مضمونی ایهام‌آلود به ویران شدن آن اشاره می‌کند، می‌رساند که در اندیشه شاعر، خراسان دیری است که در تاخت و تازهای اقوام مهاجم گوناگونی، ویران شده اما واقعه غز، این ویرانه‌ها را یکبار دیگر درهم کوبیده است. این بیت تلمیحی نیز به واقعه‌ای دارد که بیهقی در «تاریخ بیهقی» به آن اشاره کرده و آن واقعه «آمدن خوارزمشاه ینالتگین بن محمد به قصبه فریومد و غارت کردن و سوختن آن درخت که زردتشت ... کشته بود ...» (بیهقی، ۱۳۶۱: ۲۷۲) است.

شاعر در این قصیده بر آن است تا با کمک ابزارهای بیانی و بویژه اغراق، عمق این فاجعه را نشان دهد. آنگاه ناامیدی خود را از روزگاری که همدست فتنه شده بیان می‌کند و قضا و قدر و ایام را در راستای ایجاد این نابسامانی‌ها همسو می‌داند. در ادامه قصیده در تعبیر دیگری خراسان را «ربع زمین» می‌خواند که از لرزه و هزاهز در اضطراب افتاده است و در تصویری مؤثر فتنه را مهاجم ستمگری می‌خواند که ترکتازی پیشه کرده و در آسمان نیز گویا کیوان به شکل هندویی خودنمایی می‌کند.

درواقع آنچه انوری با بیان روان و واقع‌نمایش از این واقعه نشان داده، خاقانی در بیان استعاری - کنایه‌اش آن را بیان می‌کند. گذشته از مضمون بیت، کلمه ترکتاز و تناسب آن با هندو، تأکیدی بر اهمیت واقعه است.

در تمثیلی موجز و پرمعنا می‌گوید که ایرانیان خود سبب فرود آمدن این بلیه شدند. در منابع تاریخی در این باره آمده است که عوامل متعددی پای غزان را به ایران بویژه خراسان گشود؛ از جمله آنها دعوت سلاطین و امرای ایرانی از این قبایل است که همین مسأله زمینه قدرت و غلبه آنها را بر قوم و سرزمین ایران فراهم کرد (نک: بویل، ج۱، ۱۳۸۹، صص ۲۰-۱۱) شاعر دوبار در این قصیده به کشته شدن محمد بن یحیی فقیه شافعی نیشابوری به دست غزان و نحوه کشته شدن او و درکنار آن به گرفتاری سنجر و خارج شدن امور از دست او اشاره می‌کند.

دوباره به خرابی خراسان، که این بار از آن به «کعبه وفا» نام می‌برد، اشاره می‌کند که به پای پیل حوادث ویران شده و با تلمیحی این قوم وحشی خونخوار را به ابرهه و سپاه او مانند می‌کند که به قصد ویرانی کعبه به راه افتادند، اما طیور ابابیل آنها را از رسیدن به هدف بازداشتند.

خاقانی در قصیده دیگری افسوس و دریغ خود را در این باره بیان می‌کند (خاقانی، ۱۳۸۵):

۷۶۷). آنگاه به خود می‌گوید که از تصمیمش برای رفتن به خراسان منصرف شود. زیرا در آن ولایت امنیتی وجود ندارد و روزگار دچار انقلاب شده و این که انتظار سعادت از این روزگار نداشته باشد و برای دستیابی به سعادت به عزلت روی آورد؛ چراکه روزگار همواره به ناقصان و فرومایگان روی خوش نشان داده است. در قصیده دیگری در مرثیه امام محمد یحیی و با ردیف «خاک»، از همان آغاز به ایام پرمحنت روزگار اشاره می‌کند که نصیب مردمان شده و آنها را به مرگ و نابودی می‌کشاند.

ناورد محنت است در این تنگنای خاک
محنت برای مردم و مردم برای خاک (خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۳۷)

می‌گوید زندگی در این خاکدان جز حوادث تلخ حاصل ندارد و جهان را جفاکاری آکنده از مردار می‌داند و به تکرار این مضمون می‌پردازد که رسیدن به ساحل سعادت در گوشه‌گیری میسر است.

شاعر آثار حملة غزان در جامعه را این‌گونه توصیف می‌کند: دوران، دوران آفت است و ایام طوفانی است و جای ماندن و قرار در چنین عالمی وجود ندارد. وفاداری در میان عالم خاکیان یافت نمی‌شود. فریب روزگار را نباید خورد که کسی امید به حسن نیت روزگار نسبت به آدمی ندارد و در نهایت راه‌هایی از همه این نامایمات، دوری جستن از این زمانه غدار و عزلت-گزینی است؛ چراکه جهان و رسم روزگار بی‌حاصل است و بخشش سپهر بی‌ارزش و ناچیز. آنگاه خطاب به خود می‌گوید که جان را روانه عدم کند که از این زندگی خاکی بهتر است و توصیه می‌کند که میلی به هر قیمت بخرد و در چشمانش بکشد تا این عالم بی‌ارزش خاکی و رخدادهایش را نبیند؛ بویژه که خورشید هم به سبب ظلم خاکیان در ماتم خراسان سیاه پوشیده است. گویا از اوج آسمان تا منتهای خاک همه در ماتم محمد یحیی مصیبت زده‌اند.

در اینجا شاعر با لحنی سوزناک و تأثرانگیز به نوحه‌گری در مصیبت محمد بن یحیی می‌پردازد. در آخر قصیده از خداوند می‌خواهد که او را از شر شیاطین غز حفظ کند.

می‌توان گفت واقعه حملة غز در بسیاری از قصاید خاقانی ریشه دوانده و فضای آنها را متأثر گردانیده است. از قصاید او بر می‌آید که همواره دغدغه این حادثه با او بوده و رهایش نمی‌ساخته است. در قصیده‌ای در مدح سلطان غیاث‌الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه، او را «سنجر ثانی» می‌خواند و از او می‌خواهد که قصد خراسان کند و درگه امیران غز را در هم بشکند؛ همچون رستم که درگاه افراسیاب را در هم شکست (خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۶۳)

در قصیده دیگری در مدح خاقان اکبر منوچهر شروانشاه، باز به این واقعه اشاره می‌کند و او را برمی‌انگیزد که عزم غزای غز کند و شحنة کفر را از سرچار شهر دین - چهار شهر خراسان - دور کند و به ستایش تیغ و سنان او می‌پردازد و او را به جم یا سلیمان مانند می‌کند و از او می‌خواهد که نگین سلیمان و تاج ملکشاه و خاتم سنجری را از غزان بازستاند. (خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۱۹). در قصیده دیگری باز خطاب به شروانشاه می‌گوید:

مگذار ملک آرشی در دست مشتی آتشی خوش نیست گرد ناخوشی بر روی زیبا ریخته

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۳۷۷)

این ابیات نشانه انتظار شاعر از سلاطین و امرای روزگار است تا در برابر ویرانگری غزان بی تفاوت نباشند.

نتیجه‌گیری

شاعران و نویسندگان در خلق آثارشان تا حد قابل توجهی تابع مقتضیات اجتماعی، جغرافیایی و سیاسی محیط خود هستند. همین مسأله موجب می‌شود که داوری یکسانی را نسبت به یک واقعه در آثار آنها نبینیم.

نزد سه شاعر مورد بررسی در این تحقیق نیز، میزان توجه به این رویداد مهم تاریخی یکسان نیست. با وجود این که هر سه این شاعران، معاصر و هم‌روزگار هم بوده‌اند و دو تن از آنان یعنی انوری و وطواط در حال و هوای سیاسی و جغرافیایی مشترکی می‌زیستند، لیکن اقبال یکسانی نسبت به این حادثه در آنها مشاهده نمی‌کنیم.

از سوی دیگر هر دوی این شاعران نزدیک به سی سال مدیحه‌سرای درگاه امرا بوده‌اند؛ با این حال تفاوت فاحشی در توجه آنان به حادثه غز دریافت می‌شود؛ شاعر دیگر، خاقانی است که با وجود اینکه در قلمروی دیگر و در فاصله جغرافیایی و سیاسی قابل توجهی نسبت به خراسان زندگی می‌کند، اما عمق فاجعه را در قصاید مختلف نشان می‌دهد و روح کلی دیوان او متأثر از این واقعه و پیامدهای آن است.

انوری «نامه مردم خراسان» را در شرایطی می‌سراید که پس از حمله غزان در نیشابور به سر می‌برد. هرج و مرج اوضاع از سوئی او را دست به دامان ممدوحان بی‌ارزشی می‌کند و از سوی دیگر عدم تعلق خاطرش به آنان در نظم این قصیده مؤثر می‌افتد.

خاقانی نیز در حوزه آذربایجان و درگاه شروانشاهان می‌زید که سلسله‌ای ایرانی هستند و قدمتشان به قبل از اسلام می‌رسد. اما رشیدالدین وطواط مداح و ملک‌الشعرای درگاه اتسز خوارزمشاه است و از آغاز روی کار آمدن اتسز و حضور او در عرصه سیاسی ایران همراه او بوده است. تاخت‌وتازها و کشتارهای او را در فتح شهرهای خراسان و ماوراءالنهر به چشم دیده و حرص و شره او را برای تأسیس سلسله خوارزمشاهیان با همه وجودش دریافته است. طبیعی می‌نماید که از چنین ممدوحی که از جنس همان غلامان ترک بیگانه است و تفاوت چندانی با غزان غالب و خونریز ندارد و در صدد دستیابی به حکومت و فرمانروایی بر ایران است، انتظار مساعدت و حمایت در چنین واقعه‌ای نمی‌توان داشت.

همین نکته می‌تواند دلیل اصلی سکوت وطواط درباره این واقعه باشد. به طور کلی دلایل عمده تفاوت و رویکرد این سه شاعر را در بازتاب این واقعه چنین می‌توان بر شمرد: درجه وابستگی شاعران به دربارها، ویژگی‌های شخصیتی ممدوح و میزان اهمیت این واقعه برای او، توجه شاعر به مصالح و منافع شخصی خود و درجه آزاداندیشی شاعر.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۵۳)، *الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*، ج ۲۰ و ۲۱، ترجمه ابولقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- ابن حوقل، (۱۳۴۵)، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- اصطخری، ابی اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، (۱۸۸۹ م)، *مسالك الممالک*، به اهتمام استاد دی‌خویه، طبع لیدن.
- انوری ایبوردی، علی بن محمد، (۱۳۷۶)، *دیوان اشعار*، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی، پنجم.
- بکران، محمد بن نجیب، (۱۳۴۲)، *جهان‌نامه*، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- بنداری اصفهانی، (۱۳۵۶)، *زبدة النصره و نخبه العصر (تاریخ سلسله سلجوقی)*، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بوسورث، کلیفورد ادموند، (۱۳۷۱)، *سلسله‌های اسلامی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بویل، جی. آ، (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
- بیهقی، ابولحسن علی بن یزید (ابن فندق)، (۱۳۶۱)، *تاریخ بیهق*، به کوشش احمد بهمینیار، تهران: کتابفروشی فروغی، سوم.
- تالبوت رایس، تامارا، (۱۳۸۹)، *سلجوقیان در آسیای کهن*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم

- انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، (۱۳۶۲)، مؤلف ناشاخته، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل، (۱۳۸۵)، *دیوان اشعار*، به کوشش سیدضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار، هشتم.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۳)، *لغت‌نامه*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (۱۳۸۶)، *راحة الصدور و آیه السرور*، به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران: اساطیر.
- رشیدالدین فضل‌الله، (۱۳۴۱)، *جامع‌التواریخ*، ج ۱، به کوشش بهمن کریمی، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.
- صدرالدین حسینی، ابولحسن علی بن ناصر بن علی، (۱۳۸۰)، *زبدة‌التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)*، ترجمه رمضانعلی روح‌اللهی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۶)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: فردوس، شانزدهم.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۸۰)، *سخن و سخنواران*، تهران: خوارزمی، پنجم.
- نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی، (۱۳۴۸)، *سیاست‌نامه (سیر الملوک)*، به کوشش دکتر جعفر شعاع، تهران: چاپخانه خرمی.
- وطواط نیشابوری، رشیدالدین، (۱۳۳۹)، *دیوان اشعار*، به کوشش سعید نفیسی، تهران: کتابخانه بارانی، اول.
- hamilton. j, toquz oghuz et on-uyghur, (1962), j a.ccl /1